

نقد و بررسی

دیدگاه خاورشناسان درباره پیامبر اسلام ﷺ

- محمدابراهیم روشن ضمیر^۱
- عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

پس از شروع نهضت علمی غرب، شرق شناسی به ویژه شناخت اسلام و پیامبر آن، از اهمیت خاصی برخوردار شد. اما از آنجا که این مطالعات در فضایی آکنده از دشمنی و خصومت با اسلام پا به عرصه وجود گذاشت، پیامد آن چیزی جز تکرار ناسزاهای مشرکان صدر اسلام نبود. به رغم تغییر رویکرد خاورشناسان در برخورد با اسلام به جهت دوری عموم آنان از محیط فرهنگ اسلامی و ناتوانی در درک عمق مفاهیم اسلامی، مهم ترین پیامد نگاشته های شرق شناسی، ایجاد تزلزل و القای شبهه در اعتقادات مسلمانان می باشد. در این نوشتار، به منظور روشن ساختن سمت و سوی پژوهشهای خاورشناسان درباره پیامبر اسلام ﷺ، به بررسی مهم ترین دیدگاهها و سیر تحول آن از آغاز تاکنون و نیز به طرح برخی از شبهات خاورشناسان و پاسخ اجمالی به آنها، تا آنجا که در حوصله این مقال است، پرداخته شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کلید واژگان: خاورشناسان، شرق‌شناسی، پیامبر، قرآن، اسلام، محمد ﷺ، شبهات.

طرح مسئله

از آغاز پیدایش مطالعات شرق‌شناسی، پژوهش‌های اسلامی به ویژه مطالعه زندگی پیامبر اسلام ﷺ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. تقریباً همه کسانی که در زمینه میراث شرق و مهم‌ترین دین آن، یعنی اسلام، مطالعه کرده و آثاری منتشر کرده‌اند، درباره پیامبر اسلام ﷺ نیز اظهار نظر کرده‌اند، اما در این مطالعات، آثار جهل، تهمت، پندار و دروغ هویداست. آنان بر اساس برخی پندارها، رسالت پیامبر ﷺ را انکار می‌کنند و با عباراتی نابسامان و دور از منطق و خرد، شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را آماج انواع تهمتها و نسبت‌های ناروا قرار می‌دهند.

حال این سؤال جدی مطرح است که چرا به رغم اینکه خاورشناسان تأکید می‌کنند پندارهای خود را از تحقیق و مطالعه سیر وقایع و تحوّل و تکامل زندگی پیامبر ﷺ به دست آورده‌اند، این چنین بی‌پروا درباره شخصیتی سخن می‌گویند که رسالت او باعث پیدایش تمدنی پرآوازه شد و تحولات شگرفی را نه تنها در منطقه خاورمیانه که در تمام عالم رقم زد.

برای پاسخ به این سؤال باید به خاستگاه مطالعات شرق‌شناسی و زمان پیدایش آن توجه کرد. شرق‌شناسی در فضایی پا به عرصه وجود گذاشت که تصویری تیره و تار از اسلام و شخص پیامبر اسلام ﷺ در قرون وسطی ترسیم شده بود. نویسنده^۱ مقاله «محمد [ص]» در *دائرة المعارف اسلام* با اشاره به تصویر رایج از پیامبر ﷺ در قرون وسطی می‌نویسد:

با اندکی استثنا، محتوای اکثر زندگی‌نامه‌های پیامبر ﷺ در قرون وسطی، از گرایش واحدی برخوردار بود؛ این گزارش که اثبات کند محمد ﷺ با آن شیوه‌ای که زندگی و رفتار می‌کرد، نمی‌توانست پیامبر باشد و نیز اثبات نماید که وحیی که پیوسته بر او نازل می‌شد، ساخته فکر انسان است و اسلام به احتمال زیاد، بدعتی مبهم در دین مسیحیت است (1968: VII/379).

1. A. Noth.

هر چند او تلاش می‌کند تا نگاه رایج قرون وسطی درباره پیامبر ﷺ را عمدتاً ناشی از گزارش‌های موثق موجود، بعضاً دستکاری شده، معرفی کند، همچنان که در ادامه بحث خواهیم دید، بسیاری از مباحث مطرح درباره پیامبر ﷺ در قرون وسطی افسانه‌های مضحکی است که هیچ‌گونه نشانی از حقیقت ندارد. هر چند باید سوگمندها پذیریم برخی از سخنان ناشایست آن دوران درباره پیامبر ﷺ، در مطالبی ریشه دارد که دست‌های ناپاک کینه‌توزان به ظاهر مسلمان در جامعه اسلامی پراکنده و برخی از نویسندگان ساده‌لوح در لابه‌لای کتابهای خود، آنها را آورده و بدین طریق، راه را بر هتاکان هموار کرده‌اند.

او در ادامه بحث، تصویری بسیار زشت و تیره از سیمای پیامبر اکرم ﷺ ارائه داده، می‌نویسد:

دیدگاه قرون وسطی درباره پیامبر بر این امر استوار است که ادعای پیامبری وی مبتنی بر دروغ و نیرنگ است. توهمات خود را وحی الهی می‌پنداشت و آموزه‌های مریبان بدعت کار خود را پیامهای فرشته بزرگ، جبرئیل، تلقی می‌کرد و... (Ibid.: 380).

شخصیت بشری پیامبر ﷺ که از نظر کلام اسلامی بسیار مهم است، برای مسیحیت قرون وسطی دلیل قاطعی بود که مکرر علیه پیامبر به کار گرفته می‌شد و به جنگ‌های پیامبر و ترغیب پیروانش به جنگ و ازدواجهای ایشان، علیه پیامبر استدلال می‌شد (Ibid.: 381).

بنابراین، شرق‌شناسی در چنین فضای تیره و تاری پا به عرصه وجود گذاشت و خاورشناسان با این ذهنیت به سراغ مطالعه زندگی پیامبر اسلام ﷺ آمدند و نگاشته‌های آنان نشان می‌دهد که با وجود برخی تلاش‌های نسبتاً علمی، نتوانستند خود را از سلطه تفکر قرون وسطی برهانند و همچنان رسوبات این دوران در نوشته‌های آنان دیده می‌شود.

برخی از مستشرقان معاصر به این واقعیت اعتراف کرده‌اند. ویلیام مونتگمری وات^۱ می‌نویسد:

1. William Montgomery Watt.

محققان مسیحی این ردّ و انکار را از پیشینیان فراگرفته‌اند در اروپای قرون وسطی، این نظریه پذیرفته شده بود که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری دروغین بود که تنها وانمود می‌کرده است که از جانب خدا به او وحی می‌شود (17: 1970).

البته این تهمت‌ها تازگی ندارد و از آغاز رسالت و سپیده‌دم وحی، مشرکان مکه، یهودیان و مسیحیان کینه‌توز، چنین تهمت‌هایی را مطرح می‌کرده‌اند و جالب آنکه قرآن همه این اتهامات را مطرح می‌کند و پاسخ می‌دهد. شاید اگر ثبت این مباحث در قرآن نبود، امروز اثری از آنها نبود؛ همچنان که اثری از کسانی که این اتهامات را مطرح می‌کردند، وجود ندارد، اما قرآن که از استحکام استدلال‌های خود مطمئن است، از طرح ادعاهای آنان هراسی ندارد.

قرآن و تهمت‌های مخالفان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قرآن با صراحت و شهادت این پندارها و تهمت‌ها را نقل می‌کند. گاهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شاعر می‌خواندند: ﴿بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلُ الْأَوْلُونَ﴾ (انبیاء/ ۵)؛ «نه، بلکه او یک شاعر است [اگر راست می‌گوید] باید معجزه‌ای برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند!».

— ﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبِّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴾ (طور/ ۳)؛ «بلکه آنها می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم!».

گاهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ساحر می‌نامیدند: ﴿قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ﴾ (یونس/ ۲)؛ «اما [کافران گفتند: این مرد، ساحر آشکاری است!».

— ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ (قمر/ ۲)؛ «و هرگاه نشانه و معجزه‌ای را ببینند، روی گردانده، می‌گویند: این سحری مستمر است.».

— ﴿قَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتِرُ﴾ (مدثر/ ۲۴)؛ «سرانجام گفت: این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست.».

زمانی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مجنون می‌خواندند: ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عُنْهُ وَقَالُوا مَعْلَمٌ مُّجْنُونٌ﴾ (دخان/ ۱۴)؛ «سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او تعلیم یافته‌ای دیوانه است.».

— ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾ (قلم/ ۵۱)؛ «و می‌گویند او دیوانه است.».

گاهی پیامبر را کاهن می‌نامیدند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا فِكَ افْتِرِيه و أعانه عليه قوم آخرون﴾ (فرقان/ ۴)؛ «و کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده‌اند».

زمانی نیز قرآن را ﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (قصه‌های کهن) می‌پنداشتند: ﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا فَهِيَ تَمْلَى عَلَيْهِ بَكْرَةٌ و أُصِيلًا﴾ (فرقان/ ۵)؛ «و گفتند: این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی، آن را رونویسی کرده و هر صبح و شام بر او املا می‌شود».

دفاع قرآن از ساحت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قرآن همه این تهمت‌های ناروا را یادآوری می‌کند و در آیات متعددی به شدت از ساحت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفاع می‌کند:

— ﴿بَلْ جَاء بِالْحَقِّ و صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (صافات/ ۳۷)؛ «چنین نیست، او حق را آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است.».

— ﴿فَذَكَّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ و لَا مَجْنُونٍ﴾ (طور/ ۲۹)؛ «پس تذکره که در لطف پروردگارت، تو کاهن و مجنون نیستی.».

— ﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (فرقان/ ۶)؛ «بگو: کسی آن را نازل کرده که اسرار آسمانها و زمین را می‌داند، او [همیشه] آمرزنده و مهربان بوده است.».

تغییر دیدگاه خاورشناسان درباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مونتگمری وات نیز می‌پذیرد که این تهمت‌ها وصله‌های ناجوری است که به پیامبر اسلام و آیین او نمی‌چسبد؛ لذا اذعان می‌کند که «این تخطئه‌ها و تکذیب‌های رجزخوانانه قرون وسطی با کندی و به تدریج از اذهان اروپاییان و جهان مسیحی پاک شد» (17: 1970).

مونتگمری وات می‌گوید:

محققان اخیر در مجموع، نظر مساعد دارند و معتقدند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کاملاً صدیق

بوده و با حسن نیت و ایمان صادق عمل کرده است. فرانتس بوهل^۱ بر اهمیت تاریخی و تأثیر نهضت دینی که او آغاز کرده، تأکید نموده و ریچارد بل^۲ از خصلت عینی و عملی فعالیت او حتی به عنوان پیامبر سخن گفته است.

تور آندرائه^۳ از نظرگاه روان‌شناختی تجربه پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده که این تجربه، راستین بوده است. همچنین بر آن بود که او برای روزگار و نسل خود، پیام پیامبرانه (وحیانی) داشته است. از نظر مخالفان به بعضی از احادیث بیشتر از گواهی خود قرآن توجه شده است. نیز به این واقعیت که محمدی که ما می‌شناسیم، بر اساس همه شواهد و ظواهر جسماً و روحاً سالم بوده است، کم ارج نهاده‌اند.

باورنکردنی است که فردی مصروع یا دچار هیستری یا اسیر فشار و حملات و هیجانات بتواند رهبر لشکر کشیهای نظامی یا رهبر دوران‌دیش یک دولت‌شهر و یک جامعه دینی رو به رشد باشد. حال آنکه محمد [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] همه این مسئولیتها را داشت. در این گونه مسائل، مورخ باید عمدتاً بر قرآن تکیه کند و حدیث را تا آنجا که با نتایج قرآن‌پژوهی هماهنگ باشد، بپذیرد. قرآن با آنکه بدون محابا تخطئه و سرزنشهای مخالفان پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] را ثبت و ضبط کرده است، هیچ چیزی را در بر ندارد که بتواند مؤید احتمال بیمار بودن وی باشد.

مخالفان در واقع می‌گفتند که او مجنون است، ولی مرادشان یا این بود که آنان می‌اندیشیدند که سلوک و رفتار او مجنونانه است یا گفتار او را الهام جن می‌انگاشتند؛ چنان که درباره کاهنان این اعتقاد وجود داشت. اگر آنان می‌توانستند به نشانه روشنی از بیماری در او اشاره کنند، بی‌شک چنین ادعایی به گوش ما می‌رسید.

بنابراین، برداشتهای قرون وسطی باید کنار گذاشته شود و محمد [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] به عنوان شخصیتی شناخته شود که صادقانه و با صدق نیت و ایمان درست، پیامهایی ابلاغ می‌کرده است که اعتقاد داشته از جانب خدا به او رسیده است (Ibid.: 18).

وات همچنین می‌نویسد: «نخستین قدم به سوی برداشتی تعدیل یافته‌تر را توماس کارلایل^۴ برداشت. او این اندیشه را که یک کذاب و جاعل، بنیانگذار یکی از بزرگ‌ترین ادیان جهان باشد، مضحک شمرد (Ibid.: 17).

1. Frants Buhl.
2. Richard Bell.
3. Tor Andrae.
4. Thomas Carlyle.

چرایی تغییر دیدگاه خاورشناسان

این تغییر نگاه ممکن است ناشی از غلبه نگاه علمی بر تعصبات کور قرون وسطی باشد. شاید دیگر نمی‌شد اذهان جست‌وجوگر بیدار شده پس از رنسانس را با این فرضیات و حدسیات قانع کرد. به راستی چگونه می‌توان باور کرد که آورنده دینی که همه جهانیان را به چالش طلبیده و انقلابی علمی و فرهنگی را باعث شده است، یک مدعی بی‌حقیقت و دروغگو باشد. اما باید توجه داشت که این تغییر شکلی در نوع نگاه غربیان به اسلام و پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ]، ما را دچار سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی نکند. سیری در انبوه نگاه‌های خاورشناسان ما را به این نتیجه می‌رساند که این تغییر نگاه به پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ]، تاکتیکی بیش نیست و آنان در ورای این ظاهر علمی، در پی مستندات و توجیهات جدیدی هستند که از یک سو بتوانند اذهان حقیقت‌جو را قانع کنند و از سوی دیگر، زیرکانه با ایجاد تردید و شبهه، اساس اسلام را زیر سؤال ببرند.

ایجاد تردید و القای شبهه مهمترین رسالت خاورشناسان

پژوهشگران درباره اهداف و مقاصد خاورشناسان، دیدگاههای متفاوتی ابراز کرده‌اند. برخی بر مقاصد تبشیری آنان پای فشرده و گروهی آنان را در پی اهداف و اغراض استعماری دانسته و جمعی دیگر، اهداف علمی را محرک اصلی مطالعات خاورشناسی بیان کرده‌اند. هر یک از این فرضیه‌ها را که بپذیریم، نمی‌توانیم از این نکته چشم‌پوشی کنیم که خاورشناسان از روی عمد و یا به سبب ناتوانی از درک عمق مفاهیم اسلامی و نیز دوری از فضای فرهنگ اسلامی، چیزی جز ایجاد تردید و القای شبهه برای جوامع اسلامی به ارمغان نیاورده‌اند. آنان بر خلاف اسلاف خود که به مقابله مستقیم با اسلام پرداخته بودند، راه مقابله غیر مستقیم را برگزیده، گاهی برای اثبات فرضیات خود درباره پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ]، به آیات قرآن نیز استدلال می‌کنند.

به بیان دیگر، به جای حمله به شخص پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] که باعث جریحه‌دار شدن احساسات مسلمانان می‌شود، اساس رسالت او را هدف قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که گاه به تعریف و تمجید پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] می‌پردازند و چنان از کیاست و سیاست پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] سخن می‌گویند که امر بر بسیاری از مسلمانان مشتبه می‌شود و ساده‌لوحان با استناد

به مثل معروف «الفضل ما شهدت به الأعداء» به بازگو کردن آن سخنان می پردازند، غافل از اینکه آنان با بیان داستانهایی از زیرکی و تدبیر پیامبر ﷺ، در پی آنند که اثبات نمایند موفقیت‌های پیامبر ﷺ و گسترش سریع اسلام، ناشی از همین سیاست‌بازیهاست نه ناشی از وحی و اتکای او به خداوند قادر متعال. چگونه است خاورشناسانی که بسیاری از مسلمات تاریخی را به آسانی نمی‌پذیرند و به هر ترتیب ممکن، روزه‌ای برای اما و اگر باز می‌گذارند، آنگاه که در برابر داستانهایی که از کیاست پیامبر ﷺ حکایت می‌کند، قرار می‌گیرند آنها را کاملاً می‌پذیرند و مکرر به آنها استناد می‌کنند؟! آیا این دوگانگی در برخورد با حوادث تاریخی، نباید سوءظن ما را نسبت به اهداف پشت پرده آنان برانگیزاند؟

لذا بر این باوریم هرچند شرق‌شناسی منافعی نیز برای مسلمانان داشته است، اندک بهره‌ای که مسلمانان از رهگذر فراگیری شیوه مطالعاتی خاورشناسان به دست آورده‌اند، در برابر بهایی که برای آن پرداخته‌اند، بسیار ناچیز می‌نماید. نگاهی به سخن برخی خاورشناسان مؤید این ادعاست.

چنان که وات می‌گوید:

محققان بعدی همین طرز تلقی را دنبال کردند و کوشیدند صدق و اخلاص محمد ﷺ را اثبات کنند، اما گاهی این کار را به قیمت انکار سلامت عقل او انجام می‌دادند. گوستاو ویل^۱ در پی اثبات این ادعا بود که پیامبر ﷺ گرفتار صرع بوده است. الویز اسپرنگر^۲ پا را فراتر گذاشت و ادعا کرد که وی علاوه بر آن بیماری، دچار بیماری غش و حمله (هیستری) هم بوده است. سر ویلیام مویر^۳ از نوغمه کهن ادعای پیامبر دروغین بودن حضرت را ساز کرد. تصویر و توصیفی که او از پیامبر ﷺ ارائه می‌کند از این قرار است که حضرت در ایام دعوت مکی، پیام آور و موعظه‌گری پاکدل و پاک‌اندیش بود، ولی چون به مدینه رفت، به طمع موقعیت دنیوی در دام شیطان افتاد.

تئودور نولدکه^۴ در عین حال که بر واقعیت و حقانیت الهام پیامبرانه حضرت

1. Gustaw Weil
2. Aloys Sprenger
3. Sir William Muir
4. Theodor Noldeke.

محمد ﷺ تأکید می‌کند و احتمال بیماری صرع او را رد می‌کند، بر آن است که او دستخوش هیجانات و عواطف زورآوری بوده است (17: 1970).

اینها نمونه‌ای از اظهار نظرهای محققان غربی درباره پیامبر ﷺ بود و پر واضح است که این ادعاهای پوچ که متأسفانه از طرف کسانی که ادعای تحقیق و نقد و بررسی بی‌طرفانه و منصفانه دارند، مطرح شده است،^۱ نه بر حقایق تاریخی منطبق است و نه با سبک و سیاق قرآن سازگار است.

حال با توجه به رویکرد اصلی خاورشناسان به زندگی پیامبر اسلام ﷺ که عبارت از ایجاد تردید و القای شبهه در رسالت الهی آن حضرت می‌باشد، برخی از مهم‌ترین شبهات آنان را به بررسی می‌نشینیم. روشن است که طرح همه شبهات و پاسخ تفصیلی به آنها از حوصله این مقال بیرون است؛ از این رو، برای آنکه سمت و سوی گرایش خاورشناسان درباره پیامبر اسلام ﷺ روشن شود، به ذکر برخی از مهم‌ترین شبهات و پاسخ اجمالی به آنها بسنده می‌کنیم.

مهم‌ترین شبهات مطرح شده از سوی خاورشناسان

۱. شبهه ساختگی بودن قرآن توسط پیامبر ﷺ

ادعا شده که قرآن ساخته و پرداخته پیامبر ﷺ است که آن را با اسلوبی بلاغی، مزین ساخته و به خداوند نسبت داده تا آن را در هاله‌ای از قداست قرار دهد و احترام و اعتماد مردم را در رسیدن به اهداف دنیوی، سلطه و حاکمیت و رهبری بر آنها به دست آورد.

در پاسخ به این شبهه باید نکاتی را مد نظر قرار داد:

اولاً: اگر قرآن ساخته و پرداخته پیامبر ﷺ است، پس چگونه است حدیث پیامبر ﷺ که سخن وی می‌باشد و از نظر فصاحت، بلاغت و بیان از قرآن ضعیف‌تر

۱. هرچند هنوز هم در غرب، جسارت به ساحت پیامبر اسلام ﷺ ادامه دارد و نمونه اخیر آن چاپ کاریکاتورهای موهن روزنامه‌های دانمارکی بود، اما این جسارتها در نوشته‌های خاورشناسان اخیر از قبیل *دائرة المعارف اسلام* کمتر دیده می‌شود. آنان بیشتر در پی آنند با رویکردی به ظاهر علمی، در اعتقادات مسلمانان ایجاد تردید و تزلزل نمایند.

است. در این صورت، سزاوار بود هیچ حدیثی را به خودش نسبت ندهد و تمام کلماتش را قرآن قرار دهد. تمایز بین قرآن و حدیث نبوی بر هیچ کس مخفی نیست. قرآن در اسلوب، روش بیان، نظم و دیگر خصوصیاتش منحصر به فرد است و از کلام بشر متمایز است و از این رو، معجزه است و به آن تحدی شده است و هیچ کس قدرت معارضة با آن، تقلید آن، آوردن مشابه آن یا عیب گرفتن از آن و حتی تحریف آن را نداشته است، در حالی که حدیث نبوی اگرچه در حدّ بالایی فصاحت و بلاغت است، مورد معارضة، تقلید و تحریف قرار گرفته است. برای همین است که به عنوان معجزه آورده نشده و به آن تحدی نیز صورت نگرفته است؛ از این رو، دارای اقسامی همچون صحیح، حسن، ضعیف و موضوع می‌باشد.

ادّعا شده که کلام پیامبر ﷺ دو نوع بوده است: نخست آنکه پس از انتظار و مدّت و مهلت، از وی صادر می‌شده و لذا برخوردار از تهذیب و آراستگی بوده و آن قرآن است.

قسم دوم آنکه پیامبر ﷺ کلامی را بدون فکر و انتظار بیان می‌کرد و لذا از هرگونه تهذیب و آراستگی رها و آزاد بود و آن حدیث است.

در ردّ این ادّعا باید گفت، این سخن فاقد هرگونه مبنای صحیحی است؛ زیرا بخش اعظم قرآن به طور ناگهانی و بدون هرگونه انتظار و مهلت فروفرستاده شده و در عین حال، مهذب و از نظر اسلوب و لغت برجسته و معجزه می‌باشد، در حالی که حدیث نبوی گاهی پس از تفکّر و انتظار صادر می‌شده و گاهی هم بدون اینها، در عین حال، هر دو دارای یک سبک و ویژگی و روش است و کمتر تفاوتی بین این دو یافت می‌شود، اما تفاوت بین قرآن و حدیث از نظر سبک، بیان و ویژگیها واضح است و تفاوت بین این دو مثل تفاوت کار خالق با کار مخلوق است و هرگونه گمان و ادّعا نمی‌تواند این تفاوت را از میان بردارد.

ثانیاً: اگر قرآن ساخته پیامبر ﷺ می‌بود، آن را به خودش نسبت می‌داد و به جای ادّعی نبوت، ادّعی اولوهِیت می‌کرد و خود را در هاله‌ای بزرگ‌تر از قداست قرار می‌داد و بیشتر اعتماد مردم را جلب می‌کرد و قداستش افزایش می‌یافت؛ در نتیجه، ریاستش تقویت می‌گشت و سلطه‌اش تشدید می‌شد، و بهتر بود بین قرآن و حدیث

فرق نگذارد و منتظر نماند که دیگران آن را به وی نسبت دهند: ﴿كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولون إلاّ كذباً﴾ (کهف/ ۵)؛ «سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود؛ آنها فقط دروغ می‌گویند». در حالی که خود آنان معترف‌اند پیامبر ﷺ ادّعی هیچ گونه مقام و ریاستی نداشت و همان پیامبر، زمانی که عظمت نبوتش، یک اعرابی را فراگرفته بود به وی فرمود: «هوّن عليك فإنّما أنا ابن امرأة كانت تأكل القديد بمكة». نزد خود این مدّعیان نیز ثابت است که پیامبر ﷺ هرگز ادّعی نوشتن و یا علم از نزد خود را نداشت.

ثالثاً: اگر قرآن کریم از تألیفات پیامبر ﷺ بود، باید ائمه فصاحت، بلاغت و بیان این مطلب را کشف می‌کردند و باید بسیار بر آنان آسان می‌بود؛ در این صورت، هم ادّعی پیامبر مبنی بر وحی شدن قرآن به وی را باطل می‌کردند و هم قرآن را تقلید می‌کردند، در حالی که نتوانستند. از سوی دیگر، قرآن کریم فصیحان و بلیغان عرب را در زمان خودشان به عجز آورده بود و به رغم بلاغتشان به نبرد آنان برخاسته بود و آنان را با زبانی رسا به مبارزه طلید؛ با زبانی که با آن مانوس بودند و سُورِ کوچک که بیشتر از سه آیه نبود، اما مگر توانستند؟! در بخش تحدی قرآن مفصلاً به این مبحث می‌پردازیم.

رابعاً: اگر قرآن کریم نوشته پیامبر ﷺ بود، باید در ردّ کسانی که با او محاجّه می‌کردند یا بر او افترا می‌بستند یا بر وی تعدی و ظلم می‌کردند، تسریع می‌کرد، در حالی که می‌بینیم در داستان «افک» که شرافت همسر وی و کرامت نبوی مورد تهدید واقع شده بود، نزول وحی برای تبرئه وی حدود یک ماه به تأخیر افتاد و او و همسرش در این مدّت زجر کشیدند. اگر قرآن نوشته وی بود، چه چیز مانع شد که سریعاً و قاطعانه سخن آنان را رد کند.

همچنین در داستان تغییر قبله از بیت المقدس به مسجد الحرام که حدود ۱۶ ماه به طرف آن نماز خواندند و در طول این مدّت، پیامبر ﷺ سر به آسمان بلند می‌کرد و از خدا می‌خواست که قبله را تغییر دهد، پس خداوند دعای او را مستجاب کرد: ﴿قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضيها فول وجهك شطر المسجد الحرام...﴾ (بقره/ ۱۴۴)؛ «نگاههای انتظاراتمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله

نهایی] می‌بینیم. حال تو را به سوی قبله‌ای که از آن خوشنود باشی، بازمی‌گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن...».

در داستان اصحاب کهف که درباره آن از رسول خدا ﷺ سؤال شده بود، وحی به مدت چهل روز به تأخیر افتاد و در طول این مدت، پیامبر ﷺ به سبب سؤال آنان دچار زحمت بود.

خامساً: اگر قرآن نوشته پیامبر ﷺ است، چگونه است در مواردی که خداوند او را مورد عتاب قرار می‌دهد؛ برای نمونه، خداوند پیامبر ﷺ را در مورد قبول عذر منافقین و اجازه عدم شرکت در جنگ تبوک، مورد عتاب قرار می‌دهد: ﴿عفا الله عنك لم أذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين﴾ (توبه/ ۴۳)؛ «خداوند تو را بخشید، چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟ [خوب بود صبر می‌کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند]».

چگونه می‌توان پذیرفت که فردی خودش را مورد عتاب و سرزنش قرار دهد. اگر نسبت قرآن به پیامبر ﷺ صحت می‌داشت، هرگز خودش را مورد عتاب قرار نمی‌داد و رأیش خطا نمی‌کرد؛ زیرا از قبیل تناقض است و کسانی که اهل افترا نبودند از آن پرهیز می‌کنند و پیامبر ﷺ برای جذب بیشتر مردم و قبول کردن قرآن از طرف آنان به صدق در گفتارش بیشتر نیاز داشت، نه نقض خودش و عیب گرفتن بر کتابش.

مورد دیگر، درباره فدیة گرفتن از اسرای بدر می‌باشد: ﴿ما كان لنبی أن یكون له أسرى حتی یشخن فی الأرض تریدون عرض الدنیا و الله یرید الآخرة و الله عزیز حکیم﴾ لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما أخذتم عذاب عظیم﴾ (انفال/ ۶۷-۶۸)؛ «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی [از دشمن] بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز شود [و جای پای خود را در زمین محکم کند]. شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید و ما یلید اسیران بیشتر بگیرید و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید، ولی خداوند سرای دیگر را [برای شما] می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است». کارهایی که کرده یا در احکامی که صادر کرده، نسبت به خطا دهد و از عذاب بزرگ انذار دهد (غازی عنایت، ۱۹۹۶: ۲۵).

۲. شبهه برگرفتن قرآن از یهود و نصاری

یکی دیگر از ادعاهایی که نوع خاورشناسان مطرح می‌کنند، این است که به هر حال، پیامبر اسلام ﷺ معارف قرآنی را از تورات و انجیل فراگرفته است. بسیاری از آنان، این ادعا را مسلم پنداشته و گاه صراحتاً و گاه با ایما و اشاره در لابه‌لای مباحث قرآنی مطرح کرده و بر آن پای فشرده‌اند و در جهت اثبات آن و ارائه دلیل، تلاش فراوان نموده‌اند.

گروهی در صدد برآمده‌اند با ارائه ادله‌ای خارجی، این مدعا را اثبات نمایند و گروهی پا را فراتر گذاشته و مدعی شده‌اند که خود قرآن نیز این موضوع را تأیید می‌کند. اینان هر جا هم که کم آورده‌اند، به سراغ جوامع حدیثی اهل سنت رفته‌اند که متأسفانه در آنها مطالبی که بتواند مستند خاورشناسان قرار گیرد، کم نیست و در این جهت، شواهدی نیز ارائه کرده‌اند که داستان ورقه بن نوفل از این جمله است.

۱. متأسفانه وجود اسرائیلیات در برخی کتب معتبر اهل سنت، این فرصت را در اختیار خاورشناسان قرار داده است که با استناد به آنها اساس اسلام را زیر سؤال ببرند؛ برای نمونه، می‌توان از تاریخ طبری نام برد که بسیاری از داستانهای ساختگی را در آن جمع کرده است. به گفته برخی از دانشمندان اهل سنت، طبری حرص و ولع زیادی در جمع اسرائیلیات داشته است. بهاء‌الدین خرمشاهی در این باره می‌گوید: «نقل اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر او بسیار است. مراد از اسرائیلیات و نصرانیات، قصص و اخبار منقول از اهل کتاب - یعنی یهودیان و مسیحیان که اسلام آورده بودند؛ نظیر وهب بن منبه، عبدالله بن سلام و کعب الاحبار - است که با قصص کتاب مقدس همانندی دارد و یا از شروح شفاهی کتاب مقدس نشئت گرفته است (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱۶۹). لذا خاورشناسانی همچون گلد زیهر، وات و... به طبری تعلق خاطر ویژه‌ای دارند و تاریخ او را خدشه‌ناپذیر می‌دانند. داستانهای نظیر داستان ورقه بن نوفل که در تاریخ و تفسیر طبری، صحیح بخاری، صحیح مسلم و سیره ابن هشام آمده و افسانه‌های غریب که در تاریخ و تفسیر طبری، الدر المنثور و فتح الباری نقل شده است، زمینه را برای تهاجم گسترده خاورشناسان آماده کرده است. جالب است که آقای وات که به هر مناسبتی به افسانه‌های غریب استناد می‌کند و بسیاری از فرضیه‌های خود را درباره قرآن و پیامبر ﷺ بر پایه این افسانه استوار ساخته، آن را واقعه‌ای مسلم و تاریخی می‌داند، برای صحت و اصالت آن به نقل طبری استناد می‌کند و به همین دلیل، جعلی بودن آن را رد می‌کند؛ چون از نظر او بعید است که عالمی همچون طبری، داستانی جعلی و ساختگی را نقل کند. باید گفت: بسیاری از داستانهای جعلی دیگر از قبیل داستان نگرانی و پریشانی پیامبر ﷺ در آغاز نزول وحی و آرام کردن وی توسط خدیجه و داستان عبدالله بن سلام و...، ریشه در تاریخ طبری دارد؛ هر چند برخی دیگر از کتب روایی و تاریخی اهل سنت، دست کمی از تاریخ طبری ندارد و این، بدیهی است؛ چون آنان خود را از منبعی عظیم و معتبر، یعنی اهل بیت ﷺ محروم ساخته‌اند.

داستان ورقه بن نوفل و ادعای مستشرقان

خاورشناسان بنا بر این داستان که در کتب معتبر اهل سنت نقل شده، ادعا کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را از ورقه که به کتب آسمانی دیگر به ویژه کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان آگاهی داشته، فرا گرفته است.

نویسنده مقاله «محمد صلی الله علیه و آله» در *دائرة المعارف اسلام* پس از نقل دیدگاههای اروپاییان در قرون وسطی دربارهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و انتقاد از غیر مستند بودن این دیدگاهها، می نویسد:

بهترین منبع برای شناخت ابعاد زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرآن است... آنچه از قرآن استفاده می‌شود، دربارهٔ رشد و تکامل محمد صلی الله علیه و آله که مورد تأیید سنت می‌باشد، این است که محمد صلی الله علیه و آله تنها کسی نبوده که در جست‌وجوی دینی توحیدی بوده است؛ از افراد دیگری نیز که از چندگانه‌پرستی (شُرک) کهن عرب ناراضی بودند، اسم برده شده که در جست‌وجوی دینی عقلانی تر بوده‌اند. به طور خاص می‌توان از پسرعموی خدیجه، ورقه بن نوفل نام برد که در داستانهای جالب بسیاری دربارهٔ محمد صلی الله علیه و آله نامی از او نیز به میان آمده است و به احتمال زیاد، نقشی بزرگ‌تر از آنچه در منابع پذیرفته شده، در پیدایش اسلام بر عهده داشته است (1986: 7/363).

مونتگمری وات می‌گوید: «در سیره آمده که ورقه بن نوفل به محمد صلی الله علیه و آله اطمینان داده که تجارب او شبیه تجارب موسی است و این اطمینان خاطر و موارد مشابه، بی‌شک برای او بسیار مهم بود» (1998: 59).

۱. ابن هشام، بی‌تا: ۲۵۲-۲۵۵؛ بخاری، ۱۴۰۷: ۴-۳/۱؛ مسلم، ۱۹۵۵: ۹۹-۹۷/۱؛ طبری، بی‌تا: ۲۹۸/۲-۳۰۳؛ طبری، بی‌تا: ۱۶۱/۳۰. طبری در تاریخ خود مطالب سخیف دیگری نیز آورده است؛ برای مثال می‌نویسد: خدیجه به پیامبر گفت: ای پسرعمو! آیا می‌توانی هنگامی که آن فرد (جبرئیل) بر تو نازل می‌شود، به من خبر دهی؟ پیامبر گفت: آری، چون جبرئیل آمد، پیامبر گفت: ای خدیجه! این جبرئیل است که آمده است. خدیجه به پیامبر گفت: بیا و بر آن چپ من بنشین، پیامبر نشست. خدیجه گفت: آیا او را می‌بینی؟ پیامبر گفت: آری، پس خدیجه گفت: بر آن راست من بنشین، پیامبر نشست، گفت: آیا او را می‌بینی؟ پیامبر گفت: آری، سپس خدیجه گفت: بیا و بر دامن من بنشین، پیامبر نیز نشست. گفت: آیا او را می‌بینی؟ پیامبر گفت: آری، پس خدیجه روسری خود را برداشت، در حالی که پیامبر در دامن او بود، پرسید آیا او را می‌بینی؟ پیامبر گفت: نه. خدیجه گفت: ثابت‌قدم باش و بر تو بشارت باد که آن ملک است و شیطان نیست (طبری، بی‌تا: ۳۰۲/۲).

نویسنده مقاله «محمد صلی الله علیه و آله» در *دائرة المعارف بریتانیکا* می‌نویسد:

گفته شده محمد صلی الله علیه و آله بعد از نخستین کشف و شهود (دیدن) وحی آشفته شد، اما همسرش خدیجه به او اطمینان داد. در تجربه‌های بعدی دریافت وحی، به طور طبیعی، کشف و شهود وجود نداشت. (گاهگاهی برخی ملازمات جسمی (فیزیکی) وجود داشته است؛ مثل عرق ریختن در یک روز سرد که موجب پیدایش این ایدهٔ توجیه‌ناپذیر شده است که او فردی مبتلا به صرع بوده است) گاهی اوقات او صدایی مثل صدای زنگ می‌شنید، اما آشکارا صدایی [صدای مفهوم] نمی‌شنید. اساس و جوهر این تجربه، این بود که او پیام شفاهی را در قلب خود، یعنی در ضمیر آگاه خود می‌یافت. با کمک پسرعموی خدیجه، ورقه، او این پیامها را به طور کلی همسان آن پیامهایی که خداوند از طریق دیگر پیامبران و رسولان بر یهودیان و مسیحیان فرستاده بود، تفسیر کرد و باور کرد که با نخستین کشف و شهود عظیم و با دریافت پیامها، مأموریت یافته است که آنها را به همشهریان و دیگر عربها ابلاغ کند (1768: 22/2).

وات در کتاب *محمد صلی الله علیه و آله* در مکه می‌نویسد:

دلیلی برای رد این داستان که خدیجه به محمد صلی الله علیه و آله اطمینان داد، وجود ندارد. دلایلی وجود دارد که محمد صلی الله علیه و آله در این مرحله، اعتماد به نفس نداشت. تصویر کلی به سختی می‌توانسته جعل شده باشد؛ اگرچه ممکن است جزئیات از روی حدس و تصور اضافه شده باشد. اطمینان دادن ورقه بسیار مهم است. دلیلی قوی برای تردید در صحت عبارتی که دربارهٔ «ناموس» است، وجود ندارد. استفاده از این کلمه [ناموس] که غیر قرآنی است، به جای «تورات» قرآنی، دلیلی بر اصالت آن است.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد بقیه داستان، تلاشی باشد برای توضیح این نکته که چرا به رغم اینکه ورقه، محمد صلی الله علیه و آله را تأیید کرد، ولی مسلمان نشد. ... گزارشی که بیان می‌کند محمد صلی الله علیه و آله با ورقه ملاقات کرده است بر گزارشی که می‌گوید آنها ملاقات نکرده‌اند، ترجیح دارد....

ورقه از میان افرادی که می‌دانیم محمد صلی الله علیه و آله در ارتباط نزدیک با آنان بوده است، به سبب مطالعه کتاب مقدس مسیحیان دارای برجستگی است. هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله آیات قرآن را تکرار می‌کرد، این آیات باید مدیون بودن او را به ورقه یادآوری کرده باشند؛ بنابراین، جای این تصور هست که محمد صلی الله علیه و آله در

ابتدا تماسهای مکرری با ورقه داشته و بسیاری از مطالب کلی را از وی فرا گرفته است. احتمالاً مفاهیم اسلامی بعدی به طور وسیعی از عقاید ورقه، برای مثال ایده ارتباط وحیهای محمد ﷺ با وحیهای پیشین، گرفته شده‌اند (52-50: 1979).

پاسخ ادعای مستشرقان درباره داستان ورقه بن نوفل

در پاسخ به این ادعا دو دیدگاه وجود دارد.

دیدگاه نخست، دیدگاه کسانی است که صحت و اصالت اصل داستان را با توجه به اینکه در کتب مهم آمده، پذیرفته‌اند، اما سوء استفاده خاورشناسان را نمی‌پذیرند و در جواب گفته‌اند: در رد این شبهه کفایت می‌کند که پیامبر ﷺ ارتباط محکمی با این فرد نداشته است و تنها بعد از نزول وحی با همراهی خدیجه با وی روبه‌رو شد و ورقه به جای تعلیم او به صداقت و حقانیت وی شهادت داد و در هیچ جا گفته نشده که قبل از آن، پیامبر ﷺ را دیده است (غازی عنایت، ۱۹۹۶: ۲۵).

بر واضح است که این پاسخ نمی‌تواند همه پرسشهایی را که از این داستان ناشی شده، پاسخ گوید؛ لذا دیدگاه دیگری مرتبط با این داستان وجود دارد که اصل داستان و اصالت آن را مورد تردید جدی قرار داده است. استاد معرفت می‌نویسد:

این داستان یکی از دهها داستان ساخته شده کینه‌توزان در قرن اول اسلام است که خود را مسلمان معرفی نموده، با ساختن این گونه حکایات افسانه‌آمیز ضمن سرگرم کردن عامه، در عقاید خاصه ایجاد خلل می‌کردند و تیشه به ریشه اسلام می‌زدند. در سالهای اخیر نیز دشمنان اسلام این داستان و داستانهای مشابه از جمله داستان آیات شیطانی را دست‌آویز خود قرار داده، بر سستی پایه‌های اولیه اسلام شاهد گرفته‌اند.

چگونه پیامبری که مدارج کمال را صعود نموده، از مدتها پیش نوید نبوت را در خود احساس کرده، حقایق بر وی آشکار نشده است، در حالی که بالاترین و والاترین عقول را در خود یافته است: «إِنَّ اللَّهَ وَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ الْقُلُوبِ وَأَوْعَاها فَاخْتَارَهُ لِنُبُوته». چگونه انسانی که چنین تکامل یافته است، در آن موقع حساس نگران می‌شود و به خود شک می‌برد، سپس با تجربه یک زن و پرسش یک مرد که اندک سواد دارد، این نگرانی از وی رفع می‌شود، آنگاه اطمینان حاصل می‌کند که پیامبر است؟! این داستان علاوه بر آنکه با مقام شامخ نبوت منافات دارد، با ظواهر آیات و روایات صادره از اهل بیت ﷺ نیز مخالف است (۱۳۷۸: ۳۲).

علاوه بر آنچه بیان شد، شواهد متعددی در این داستان، از ساختگی بودن آن حکایت دارد. برخی از این شواهد عبارت است از: ضعف سندی، اختلاف در نقل داستان، عدم تحقق وعده ورقه مبنی بر یاری پیامبر ﷺ و... (همان: ۳۱-۳۶).

استدلال خاورشناسان به داستان بحیرای راهب

داستان دیگری که خاورشناسان برای اثبات دیدگاه خود درباره پیامبر ﷺ به آن استناد کرده‌اند، داستان بحیرای راهب است.

برخی از مستشرقان ادعا کرده‌اند که محمد ﷺ بحیرای راهب را در شام، در شهر بُصری، ملاقات کرده است. می‌گویند: بحیرا نسطوری و در توحید از پیروان آریوس بوده است و خداوندی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و تثلیث را منکر بوده است و لابد محمد ﷺ عقیده او را گرفته است. همچنین می‌گویند: بحیرا هیئت‌دان، اخترشناس، حسابگر و جادوگر بوده است و معتقد بوده است خداوند بر او ظاهر شده و به او خبر داده که او راهنمای اولاد اسماعیل به دین مسیح خواهد بود (رشید رضا، ۱۳۶۱: ۷۷). باید گفت: این ملاقات، بر فرض مسلم دانستن آن، موضوع ساده‌ای است، اما گروهی از خاورشناسان پس از قرن‌ها این سرگذشت را دست‌آویز قرارداده و اصرار دارند که اثبات کنند، پیامبر ﷺ تعالیم عالی خود را که ۲۸ سال بعد اظهار کرد، در این مسافرت از بحیرا گرفته است.

می‌گویند: محمد ﷺ بر اثر عظمت روح و صفای قلب و قوت حافظه و دقت فکر که طبیعت بر او ارزانی داشته بود، با همین ملاقات، سرگذشت پیامبران، گروه هلاک‌شدگان را مانند عاد و ثمود و بسیاری از تعالیم حیات‌بخش خود را از همین راهب فراگرفت.

جای گفت‌وگو نیست که این گفتار پنداری بیش نیست و با تاریخ زندگی آن حضرت اساساً وفق نمی‌دهد و موازین علمی و عادی نیز چنین نظریه‌ای را تأیید نمی‌کند. امی بودن پیامبر ﷺ، کوتاهی مدت مسافرت، توقف کوتاه در منطقه

۱. برخی از خاورشناسان هر چند نامی از بحیرا نمی‌برند، عقیده دارند که این سفرها، به ویژه سفرهای تجاری پیامبر ﷺ، نقش بسزایی در آشنایی پیامبر ﷺ با آیین مسیحیت و بهودیت داشته است؛ در نتیجه، موجب ادعای پیامبری از سوی وی شده است (ناس، ۱۳۷۳: ۷۱۴).

بصری، عدم اشتها این داستان در میان قریش بهانه گیر و بالاخره تفاوت فاحش رویکرد قرآن و عهدین به قصه‌های انبیا، دلائلی محکم بر بی پایه بودن این داستان است.

شبهه اخذ قرآن از غلام رومی و پاسخ آن

مشرکان مکه ادعا می کردند که این آیات را بشری به پیامبر ﷺ تعلیم می دهد. لذا این آیه نازل شد: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل/۱۰۳)؛ «ما می دانیم آنها می گویند: این آیات را بشری به او تعلیم می دهد، در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند، عجمی است، ولی این [قرآن] زبان عربی آشکار است».

استدلال خاورشناسان به آیات قرآن برای اثبات این افسانه

سیاق این آیه و همچنین آیات قبل و بعد، به خوبی بیان کننده این نکته است که قرآن به شدت، این اتهام را رد می کند و آن را دروغی آشکار و تهمتی زشت می داند و آن را ستم و نادانی می شمارد. اما به رغم این صراحت در رد این افترا، ادعای مضحک برخی از خاورشناسان در این باره شنیدنی است که می گویند:

قرآن همچنین از یک انسان به عنوان آگاهی دهنده [معلم و منبع اطلاعاتی] محمد سخن گفته است. ابتدائاً در آیاتی که مربوط است به اتهاماتی که مخالفان پیامبر علیه او وارد کردند و کافران می گویند: این [قرآن] نیست مگر اینکه [محمد] آن را اختراع کرده و دیگران در آن به وی کمک کرده اند... افسانه‌های باستان است که او نوشته است و آنها صبح و شب بر وی خوانده شده است. به جز عنصر فریب، قرآن آنچه در این آیات گزارش شده، انکار نمی کند. جوابی که در سوره ۱۶ آیه ۱۰۳ ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ...﴾ به اتهامی مشابه داده شده، به نظر می رسد تصدیق می کند که محمد خبرسانی [آگاهی دهنده، معلم] خارجی داشته است. «ما خوب می دانیم که آنها می گویند: این فقط یک بشر است که او را تعلیم می دهد، اما زبان کسی که آنها به او اشاره می کنند، خارجی است و این سخن عربی روشن است». اینجا بار دیگر این اتهام انکار نشده است. صرفاً تأکیدی است بر اینکه تنها عبارت [جمله بندی] فعلی قرآن از خبررسان [آگاهی دهنده] و معلم نیامده است (The Encyclopaedia of Islam, 1968: 5/403).

وات می نویسد:

به نظر می رسد حضور یک یا چند نفر با اطلاعاتی درباره عهدین، در دو آیه ۱۰۳ از سوره ۱۶ و آیه ۴ از سوره ۲۵ تأیید شده است؛ دو آیه ای که اتهامات مکینها را نسبت به اینکه محمد ﷺ آگاهی دهنده [خبررسان] داشته، ثبت کرده است. درباره هویت شخصی که به او اشاره شده است، در میان مفسران توافقی وجود ندارد. اسامی زیادی که اغلب نصرانی و حداقل یک مورد یهودی است، ارائه شده است. بر اساس آیه ای که ذکر شد، ممکن است بیش از یک نفر وجود داشته است. جالب توجه آن است که قرآن، انکار نمی کند که محمد ﷺ اطلاعاتی را از این طریق دریافت می کرده است. آنچه آیه بر آن تأکید می کند، این است که هر آنچه او دریافت می کرده، نمی توانسته قرآن باشد؛ زیرا یک فرد خارجی نمی توانست منظور خودش را به عربی واضح بیان کند. احتمالاً به نظر می رسد محمد ﷺ درباره جزئیات عهدین، با افرادی که از حد متوسط ساکنان مکه اطلاعات بیشتری داشته اند، صحبت می کرده است (40: 1979).

پاسخ استدلال خاورشناسان به قرآن

برای اینکه ادعای خاورشناسان بیشتر روشن شود، از جهات مختلف به بررسی دو آیه مذکور می نشینیم. در اینکه ادعای مشرکان چه بوده است، دو فرض مطرح است:

- الف) محمد این قرآن، چه الفاظ و چه محتوای آن را از این فرد خارجی گرفته است.
- ب) محمد تنها محتوای قرآن را از این فرد خارجی آموخته، سپس خودش آن را در قالب الفاظ ریخته است.
- برای اینکه ببینیم قرآن چه پاسخی داده است، آیا شق نخست را انکار می کند یا تنها شق دوم شبهه را پاسخ می دهد، سخن علامه طباطبایی در ذیل آیه ۱۰۳ از سوره ۱۶ را نقل می کنیم:

این افترا دیگری است از مشرکان به رسول خدا ﷺ و آن این است: ﴿إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ﴾؛ به درستی که بشری به او درس می دهد. منشأ این افترا به طوری که از سیاق اعتراضات و جوابی که آمده برمی آید، این بوده که مردی غیر عرب بوده و

منظور ایشان، تعلیم آن مرد بوده است؛ مردی بوده که زبان عربی را به طور فصیح نمی دانسته و در عین حال، چیزی از معارف ادیان و احادیث انبیا را هم نمی دانسته و ای بسا رسول خدا ﷺ او را دیده باشد؛ از این رو، این تهمت را زده اند که حتماً آن مرد به وی تعلیم داده و ادعای وی مبنی بر وحی بودن گفته هایش صحیح نیست و خدای تعالی در نقل کلام آنان، رعایت اختصار کرده و گرنه تقدیرش چنین است: «إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ وَ يُنَسِّبُ مَا تَعَلَّمَهُ إِلَى اللَّهِ افْتِرَاءً عَلَيْهِ؛ بشری به او درس می دهد و او آنچه از وی یاد می گیرد»، از روی افترا به خدا نسبت می دهد.

روشن است که جواب دادن به صرف اینکه آن مرد زبانش غیر عربی است و قرآن به زبان عربی فصیح و آشکار است، ماده اشکال را به کلی از بین نمی برد. برای اینکه ممکن است برگردند و بگویند: از آن مرد غیر عربی درس می گیرد و آنگاه یاد گرفته هایش را در قالب زبان عربی فصیح درمی آورد، بلکه اصلاً این اشکال بیشتر به ذهن می رسد تا اشکال نخست؛ چون تعبیر مشرکان این بود که «به درستی مردی عجمی به او یاد می دهد» و این نبود که «مردی عجمی به او تلقین و یا املا می کند و او عین عبارت وی را ادا می نماید» و معلوم است که تعلیم مربوط به معانی است نه الفاظ. از اینجا به خوبی روشن می شود که جمله «لسان الذی یلحدون إلیه...» به تنهایی جواب از شبهه آنان نیست، بلکه جواب از این جمله شروع شده و با تمام شدن دو آیه [بعد] تمام می شود.

خلاصه جواب که از مجموع سه آیه استفاده می شود، این است که اگر مقصود شما از تهمتی که شما به وی می زنید که بشری به او تعلیم می دهد و او آن را به خدا نسبت داده افترا می بندد، تعلیم تلقین الفاظ است و قرآن کریم کلام آن مرد است و نه کلام خدا، جوابش این است که آن مرد، غیر عرب است و این قرآن به زبان عربی مبین است. همچنین اگر منظورتان این است که آن مرد معانی و معارف قرآن را به او یاد می دهد و الفاظ از رسول خدا ﷺ می باشد و او الفاظ خود را به خدا افترا می بندد، جوابتان این است که معارف حقیقه ای که قرآن در بر دارد، هیچ صاحب عقلی در حقیقی بودن آن شک ننموده و تمامی عقول مجبور و مضطر در قبول آنند. اگر رسول خدا ﷺ آنها را از بشری گرفته بود، خودش نسبت به آنها ایمان نمی داشت و حال آنکه او به آیات خدا ایمان دارد و اگر ایمان نمی داشت، خدا هدایتش نمی کرد؛ چون خدا کسی را که به آیاتش ایمان ندارد، هدایت نمی کند و چون مؤمن به آیات خداست، دیگر به خدا افترا نمی بندد؛ زیرا به خدا افترا نمی بندد مگر کسی که ایمان به آیات او نداشته باشد. پس این قرآن

افترا نیست و از بشری گرفته نشده، بلکه منسوب به خدای سبحان است. پس خلاصه جواب این است که جمله «لسان الذی یلحدون إلیه أعجمی و هذا لسان عربی مبین» جواب از فرض نخست است و آن این بود که قرآن با الفاظش از بشری گرفته شده باشد و جمله «إِنَّ الذِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الذِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»، جواب از فرض دوم است و آن این بود که شخص مورد نظر، معانی و معارف قرآن را به آن جناب تعلیم داده باشد و او آن را به خدا افترا ببندد (۱۹۷۳: ۳۶۰/۱۲).

با توجه به فرمایش علامه به خوبی روشن شد که این ادعای خاورشناسان مبنی بر اینکه این آیه تنها بخش نخست را انکار می کند، اما بخش دوم را نه تنها انکار نمی کند، بلکه تأیید نیز نمی نماید، سخنی بی پایه و اساس است و مبتنی بر پیش فرضهای آنان است و اگر چنانچه به آیات قبل و بعد و دیگر آیات توجه می کردند، این شبهه را مطرح نمی کردند. و بر فرض اینکه تنها همین آیه را بدون توجه به دیگر آیات مورد بررسی قرار دهیم، حداقل آنچه آیه به روشنی بر آن دلالت دارد، این است که الفاظ قرآن از آن فرد گرفته نشده، اما دیگر دلالت نمی کند که محتوای قرآن از او گرفته شده [است]، در حالی که این مستشرق ادعا می کند که قرآن تصدیق می کند که محتوای قرآن و نه الفاظ آن، از این فرد گرفته شده است. «سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً» (اسراء/۴۳).

مضحک تر از استنباط این مستشرق از آیات سوره نحل که ذکر کردیم، برداشت او از آیات سوره فرقان است. برای اینکه سستی استدلال وی روشن شود آیه را ذکر می کنیم: «وَ قَالَ الذِّينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا إِفْكَ افْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا» و قالوا أساطیر الأوّلین اکتسبها فهی تملى علیه بکرة و أصیلاً* قل أنزله الذی یعلم السرّ فی السموات و الأرض إله کان غفوراً رحیماً» (فرقان/ ۶-۴)؛ «کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی او را بر این کار یاری داده اند. آنها [با این سخن] ظلم و دروغ بزرگی را مرتکب شدند* و گفتند: این همان افسانه های پیشین است که وی آن را رونویسی کرده و هر صبح و شام بر او املا می شود* بگو: کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را

می‌داند. او غفور و رحیم بوده و هست».

قبل از آنکه نکاتی را پیرامون این آیات مطرح کنیم، ادعای این خاورشناس را نقل می‌کنیم. وی می‌گوید: «به جز عنصر فریب قرآن آنچه را که در این آیات گزارش شده انکار نمی‌کند» (The Encyclopaedia of Islam, 1968: 5/403).

گویا وی می‌خواهد این گونه استنباط کند که قرآن فقط دروغ نیست، اما اینکه دیگران، پیامبر را در نوشتن قرآن یاری کرده‌اند، مورد انکار قرآن نیست، در حالی که اندک تأملی در آیات مذکور، سستی این ادعا را روشن می‌کند؛ چرا که آیه ۴ دو ادعای کافران را مطرح می‌کند: الف) این قرآن افتراست؛ ب) دیگران به وی کمک کرده‌اند. سپس می‌گوید: این سخن ظلم و دروغی بزرگ است. حال چگونه این محقق!! برداشت می‌کند که قرآن تنها یک قسمت (افترا بودن) را انکار می‌کند، اما قسمت دوم (کمک دیگران) را انکار نمی‌کند؛ «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (جائیه/ ۲۴).

مهم‌تر اینکه پس از ذکر این ادعای کافران در آیه ۵ که می‌گویند: قرآن افسانه‌های پیشینیان است که بر وی املا می‌شود، در آیه ۶ به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که بگو: این قرآن را خدایی نازل کرده که اسرار آسمانها و زمین را می‌داند. پر واضح است که جوابی رساتر و روشن‌تر از این ممکن نیست؛ بنابراین، آیا می‌توان برای این ادعای مستشرقان جز تکیه بر رسوبات ذهنی و پیش‌فرضهای باطل و بی‌پایه و اساس محملی دیگر یافت!؟

نقش یهود در پیدایش احکام اسلام

یکی از نویسندگان^۱ مقاله «محمد ﷺ» در *دائرة المعارف اسلام* با عنوان «برقراری حکومت دینی در مدینه» به نقش یهود در پیدایش احکام اسلامی می‌پردازد و تا آنجا پیش می‌رود که اساساً پیدایش اسلام به عنوان یک دین متمایز را معلول مخالفت یهود با پیامبر اسلام ﷺ و نپذیرفتن دستورات وی می‌داند. در ادامه می‌گوید: پیامبر اسلام برای جلب نظر مساعد یهودیان مدینه، برخی از شکلهای عبادات آنان را پذیرفت؛ برای نمونه، در روز دهم محرم که مطابق با یکی از

روزهای مقدس یهودیان است، به طور موقت، اعلام روزه کرد. حتی نام عاشورا برگرفته از زبان آرامی است که قبلاً توسط یهودیان برای روز «Yom Kippur» استفاده می‌شده است!!^۱ او حتی عبادات سه‌گانه هر روز یهودیان را عامل افزودن نماز میانه به نمازهای صبح و شب می‌داند که حداقل برخی از مسلمانان در مکه به جا می‌آوردند و نماز جمعه را مشابه اعمالی می‌داند که یهودیان، غروب روز برای آماده شدن برای شنبه انجام می‌دادند.^۲

اختلافات عمیق قرآن و عهدین

آنچه بیش از هر چیز باعث تعجب است، این است که چگونه ادعا می‌شود با وجود اختلافات عمیق قرآن و عهدین، مباحث قرآن برگرفته از عهدین است. عدم هماهنگی معارف قرآن و عهدین درباره مقام الوهیت و نبوت، اختلافات عمیق داستانهای انبیا همچون ابراهیم، داود، یعقوب، لوط و عیسی و مهم‌تر از همه، تفاوت شکر قرآن و عهدین از نظر اعجاز، هر انسان منصفی را به این باور می‌رساند که قرآن نمی‌تواند برگرفته از عهدین باشد.

برخی از خاورشناسان که به این تفاوت‌های عظیم توجه کرده‌اند، کوشیده‌اند تا با طرح ادعایی مضحک، اقتباس قرآن را از عهدین اثبات نمایند؛ از این رو، می‌گویند: قرآن برگرفته از گفتمان رایج جامعه درباره عهدین است نه از متن مکتوب عهدین.

ادعای اخذ قرآن از زبان عامه مردم (یهود و نصاری)

همان‌طور که در ابتدای این بحث یادآور شدیم، عده‌ای اعتقاد دارند که قرآن برگرفته از کتب یهود و نصاری است که این ادعا و پاسخ آن را مفصلاً بیان کردیم،

۱. معلوم نیست این نویسنده، این ادعا را با استناد به کدام منبع می‌گوید که مسلمانان از آن بی‌خبرند. اصولاً تا قبل از حادثه کربلا در سال ۶۱ هجری، روز دهم محرم (عاشورا)، در منابع اسلامی به عنوان یک روز خاص مطرح نیست.
۲. هدف از طرح این سخنان آن است که با دیدگاههای خاورشناسان بیشتر آشنا شده، دریابیم که ادعای رویکرد علمی در تحقیقات آنان، چه مایه‌ای از حقیقت دارد، و گرنه، اینها نه ارزش طرح دارد و نه ارزش پاسخ. جالب اینکه این نویسنده اطلاع ندارد که نمازهای روزانه مسلمانان و نماز جمعه، از نظر زمان و شکل و از نظر محتوا هیچ‌گونه شباهتی به عبادات یهودیان ندارد.

1. F. Buhl.

اما گروهی از خاورشناسان به رغم اینکه اختلاف قرآن و عهدین را در اکثر مباحث و در جهت گیرها و نیز امی بودن (بی سواد) پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفته اند، شبهه دیگری را مطرح کرده اند مبنی بر اینکه قرآن، برگرفته از زبان عامه مردم است و اگر اختلافی بین قرآن و عهدین هست، بسیار طبیعی است؛ زیرا قرآن برگرفته از متون مکتوب نبوده است و وجود اختلاف در افواه عامه مردم نیز انکارناپذیر است.

نویسنده مقاله «قرآن» در *دائرة المعارف بریتانیکا* می نویسد:

دانشمندان غربی که آیات متعددی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند، اثبات کرده اند که بسیاری از مطالب داستانی قرآن راجع به اشخاصی که نامشان در عهدین آمده، با نقل عهدین متفاوت است و به نظر می رسد که برگرفته از مطالب مسیحیان متأخر و بیش از همه، برگرفته از منابع یهودی باشد. موضوعات دیگر از قبیل عقیده به داوری قریب الوقوع و توصیفات بهشت با موضوعات مورد قبول پدران (کشیشان) کلیسای سریانی معاصر مطابقت دارد. با وجود این، وابستگی لزوماً به معنای وابستگی نوشتاری نیست، بلکه ممکن است وابستگی به سبب متأثر شدن از گزارشهای شفاهی باشد (1768: 22/7).

مونتگمری وات می گوید:

مهم است که تصویری از آنچه مکیان به طور کلی، درباره یهودیت و مسیحیت می دانستند، داشته باشیم. برخی از گزاره های قرآنی درباره این ادیان، آشکارا اشتباه است. بدین سبب که اینها اعتقادات مکیان است و قرآن آنها را بر حسب اعتقادشان مورد خطاب قرار داده است؛ چه اینکه پیام قرآن بدون تصحیح اعتقاد آنان می توانست ابلاغ شود. مکیان تماسهای زیادی با مسیحیها داشتند. کاروانهای تجاریشان آنها را به شهرهای مسیحی، مدینه، غزه، امپراطوری بیزانس و همچنین حبشه مسیحی و یمن که بخشی از آن مسیحی بود، می بردند. در خود مکه مسیحیان کمی ساکن بودند. تقریباً هیچ یهودی در مکه وجود نداشت، اما در مدینه که گاهی کاروانهای مکیان که به طرف شمال می رفتند، در آنجا توقف می کردند، یهودیها زیاد بودند. البته چنین تماسهایی نمی توانست به بیش از آگاهی ظاهری از این ادیان منجر شود و احتمالاً تعداد کمی از مکیان درگیر بحثهای مذهبی بودند (1998: 40).

وات در مورد دیگری این فرضیه را مطرح می کند که گاهی در قرآن، برخی

اعمال انسانها به خداوند نسبت داده شده است و این چنین نتیجه گیری می کند که اگر قرآن می گوید خداوند به محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد، مراد وحی مستقیم نبوده است، بلکه واسطه های انسانی نیز نقش داشته اند. سپس این چنین ادامه می دهد:

دلایل محکمی برای این اعتقاد که او، خودش، هیچ یک از کتب مقدس یهودیان و مسیحیان را ننخوانده، وجود دارد، اما جدای از اطلاعات متداول در آن دوران، او احتمالاً منابعی شفاهی برای بسیاری از داستانهای کتاب مقدس در اختیار داشته است (Ibid.: 66).

پاسخ ادعای خاورشناسان

در بررسی و نقد این دیدگاه چند نکته را به اختصار یادآور می شویم.

این خاورشناسان عموماً می پذیرند که داستانهای قرآن راجع به اشخاصی که نامشان در تورات و انجیل آمده با داستانهای عهدین درباره این افراد متفاوت است و بدین سان بر این استدلال که مشابهت معارف قرآن و عهدین، شاهدی بر اقتباس قرآن از عهدین است، خط بطلان می کشند.

به رغم اینکه اختلاف قرآن و عهدین را می پذیرند، در عین حال، این احتمال را مطرح می کنند که ممکن است قرآن برگرفته از گزارشهای شفاهی باشد؛ لذا وجود اختلاف، ناهماهنگی و حتی عدم صحت بخشی از گزارشهای شفاهی، طبیعی است؛ از این رو، برخی از آیات قرآن درباره یهودیت اشتباه است. واضح است که این سخن، ادعایی مضحک بیش نیست و هیچ گونه دلیل یا شاهد و قرینه تاریخی جز حدس و گمان برای اثبات آن وجود ندارد.

اصولاً دانایان عرب از درک عظمت و ارج معارف قرآن پس از نزول آن ناتوان بودند و بارها در مقابل آن، اظهار عجز و زبونی کردند تا چه رسد به اینکه ادعا شود قرآن برگرفته از گزارش شفاهی این افراد است.

چگونه می توان پذیرفت کتابی بسان قرآن که عالم و آدم را به مبارزه می خواند و فریاد هل من مبارزش در طول تاریخ طنین انداز بوده و مدعی است که در آن کوچکترین اختلاف و تهاوتی وجود ندارد، از افواه عامه مردم متأثر باشد که همیشه آلوده به انواع خرافات و موهومات و تناقضات است و در عین حال، اثری از

آن آلودگیها در آن وجود ندارد. اگر هست، ارائه دهند: «قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین» (بقره/ ۱۱۱).

در زمان نزول، این آیات به گوش یهودیان و مسیحیان عربستان، به ویژه مدینه، رسیده است و هرگز شنیده نشده که آنان ادعا کرده باشند که پیامبر ﷺ این مطالب را از آنان فراگرفته است؛ چه اگر چنین می بود، آنان نیز می توانستند کتابی مانند قرآن بیاورند و نیازی به آن همه زحمت و رنج برای مقابله با پیامبر ﷺ و دین اسلام نداشتند.

کتاب شناسی

- ابن هشام، السیره، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، شرح و تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، بیروت، دار العلم، ۱۴۰۷ ق.
- خرمشاهی، بهاء الدین، قرآن پژوهی، تهران، مرکز نشر فرهنگی شرق، ۱۳۷۲.
- رشید رضا، وحی محمدی، ترجمه محمدعلی خلیلی، چاپ دوم، بی جا، بهارستان، ۱۳۶۱.
- سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار الندوة الجدیده، بی تا.
- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۳ م.
- طبری، ابوجعفر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا.
- همو، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق.
- غازی عنایت، شبهات حول القرآن و تفنیدها، بیروت، دار مکتبه الهلال، ۱۹۹۶ م.
- مسلم، صحیح، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۵ م.
- معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۷۸.
- ناس، جان بی.، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ هفتم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- Montgomery Watt, *Muhammad's Mecca*, Edinburgh, Edinburgh University press, 1998.
- *The Encyclopedia of Islam*, New Edition, Prepared by a number of Orientalists, Leiden, E. J. Brill, 1968.
- *The New Encyclopaedia Britannica*, 15th edition, London, 1768.
- W. M. Watt, *Muhammad at Mecca*, London, Oxford University Press, 1979.
- William Montgomery Watt, *Bell's introduction to the Quran*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 1970.

